

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چرا شروع کارها با
«بِسْمِ اللّٰهِ»
باشد

رهنمودهایی از
تفسیر المیزان (۲)

تنظیم از: حسین سوزنچی

در شماره‌ی قبل، روش تفسیری المیزان را از زبان خود «المیزان» بیان کردیم و از این شماره به بعد، برخی از مباحث تفسیری علامه طباطبائی را با اندکی تلخیص تقدیم خواهیم کرد. مناسب دیدیم که برای شروع این مباحث با «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» آغاز کنیم که هم مدخل ورود در هر سوره‌ای است و هم به فرموده‌ی رسول خدا (ص)، هر کاری که با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ شروع نشود، ابتر می ماند. این متن تلخیص و تنظیمی است از تفسیر آیه‌ی اول «سوره‌ی حمد».

پیشگام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی-پژوهشی علوم انسانی

﴿ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ ﴾ بسیار دیده می‌شود که مردم، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله عملشان مبارک و پربار شود، و آبرو و احترامی به خود بگیرد، و یا حداقل باعث شود، هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

عین این منظور را در نامگذاری‌ها هم رعایت می‌کنند. مثلاً، فرزندی را که تازه متولد شده، و یا خانه یا مؤسسه‌ای را که بنا می‌کنند، به نام محبوبی و یا عظیمی نام می‌گذارند، تا آن نام یا بقای آن فرزندی یا آن بنای جدید، باقی بماند. مانند کسی که فرزندش را به نام پدرش نام می‌گذارد، تا همواره نامش بر سر زبان‌ها بماند و فراموش نشود.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته است. خدای تعالی، کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است، آغاز کرده، تا آنچه که در کلامش هست، نشان او را داشته باشد، و مرتبط با نام او باشد، و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب، مؤدب کنند. به آن‌ها بیاموزد که در اعمال و افعال و گفتارشان این ادب را رعایت و کارها را با نام وی آغاز کنند تا عملشان خدایی شود و

خدای تعالی، کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است، آغاز کرده، تا آنچه که در کلامش هست، نشان او را داشته باشد، و مرتبط با نام او باشد، و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب، مؤدب کنند. به آن‌ها بیاموزد که در اعمال و افعال و گفتارشان این ادب را رعایت و کارها را با نام وی آغاز کنند تا عملشان خدایی شود و صفات اعمال خدا را داشته باشد

صفات اعمال خدا را داشته باشد. مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد، و در نتیجه، باطل، هالک، ناقص و ناتمام نماند؛ چون به نام خدایی آغاز شده است که هلاک و بطلان در او راه ندارد.

خواهید پرسید: دلیل قرآنی این معنا چیست؟ در پاسخ می‌گوییم، دلیلش آن است که خدای تعالی در چند جا از کلام خود بیان فرموده است: آنچه برای رضای او و به خاطر او و به

احترام او انجام نشود، باطل و بی‌اثر خواهد بود. و نیز فرموده است: به زودی به یک یک اعمالی که بندگان انجام داده‌اند، می‌پردازد، و آنچه به احترام او و به خاطر او انجام نداده‌اند، نابود و هباءً مشوراً می‌کند.^۱ و نیز فرموده است: هیچ چیزی جز وجه کریم او بقا ندارد^۲، در نتیجه، هر چه به احترام او و وجه کریمش و به خاطر رضای او انجام شود، و به نام او درست شود، باقی می‌ماند، چون خود او باقی و فنا ناپذیر است. و هر امری از امور، آن مقدار از بقا نصیب دارد که خدا از آن امر نصیب داشته باشد. و نیز این معنا همان است که حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی آن را افاده می‌کند، و آن چنین است که رسول خدا (ص) فرمود: هر امری از امور که اهمیتی داشته باشد، اگر به نام خدا آغاز نشود، ناقص و ایتر می‌ماند و به نتیجه نمی‌رسد^۳ و کلمه‌ی «ایتر» به معنای چیزی است که آخرش بریده باشد.

از همین جا می‌توانیم بگوییم، معنی حرف «باء» که در اول «بِسْمِ اللّٰهِ» آمده، «ابتدا» است که از میان معنایی که برای آن آمده است، معنای مناسب‌تری است. در نتیجه معنای جمله این می‌شود: من به نام خدا آغاز می‌کنم.

مخصوصاً این تناسب از این جهت روشن‌تر به نظر می‌رسد که کلام خدا با این جمله آغاز شده و کلام، خود فعلی است از افعال، و ناگزیر دارای وحدتی است، و وحدت کلام به وحدت معنا و مدلول آن است. پس لاجرم، کلام خدا از اول تا به آخرش معنای واحدی دارد، و آن معنای واحد غرضی است که به خاطر آن غرض، کلام خود را به بندگان خود القا کرده است.

حال آن معنای واحدی که غرض از کلام خدای تعالی است، چیست؟ از آیه‌ی: «فَدَجَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِیْنٌ یَهْدِیْ بِهٖ اللّٰهَ»^۴، و آیاتی دیگر که خاصیت و نتیجه از کتاب و کلام خود را هدایت بندگان دانسته است، فهمیده می‌شود: آن غرض واحد هدایت خلق است. پس در حقیقت هدایت خلق با نام خدا آغاز شده است؛ خدایی که مرجع همه‌ی بندگان است. خدایی که رحمان است و به همین دلیل راه رحمتش را برای عموم بندگان، چه مؤمن و چه کافر، بیان می‌کند. و خدایی که رحیم است، و به همین دلیل راه رحمت خاصه‌اش را برای خصوص مؤمنین بیان می‌کند؛ آن راهی که سعادت آخرت آنان را تأمین می‌کند و به دیدار پروردگارشان منتهی می‌شود. و در جای دیگر از این دو قسم رحمتش، یعنی رحمت عامه و خاصه‌اش خبر داده و فرموده است: «وَ رَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَاكِبْهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ»^۵. این ابتدا به نام

خدا نسبت به تمامی قرآن بود، که گفتیم غرض از سراسر قرآن یک امر است، و آن هدایت است که در آغاز قرآن این یک عمل با نام خدا آغاز شده است.

و اما از این که این نام شریف بر سر هر سوره تکرار شده، می فهمیم اغراض و مقاصدی که از هر سوره به دست می آیند، متفاوت هستند و هر سوره ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفا می کند؛ غرضی که تا سوره تمام نشود، تمام نمی شود. بنابراین، جمله‌ی «بِسْمِ اللَّهِ» در هر یک از سوره ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است.

مثلاً، بسم الله در سوره‌ی حمد راجع به غرضی است که در خصوص این سوره هست. و آن معنایی که از خصوص این سوره به دست می آید، حمد خداست، اما نه تنها به زبان، بلکه به اظهار عبودیت، و نشان دادن عبادت و کمک خواهی و درخواست هدایت. پس کلامی است که خدا به نیابت از طرف بندگان خود گفته، تا ادب در مقام اظهار عبودیت را به بندگان خود بیاموزد. و اظهار عبودیت از بنده‌ی خدا همان عملی است که انجام و قبل از انجامش بسم الله می گوید، و امر ذی بال و مهم همین کاری است که اقدام به آن کرده است. پس ابتدا به نام خدای سبحان هم راجع به اوست، و معنایش این است: «خدایا! من به نام تو، عبودیت را برای تو آغاز می کنم.» پس باید گفت: متعلق یاء در بسم الله سوره‌ی حمد، «ابتدا» است. در حقیقت می خواهیم اخلاص در مقام عبودیت و گفت و گوی با خدا را به حد کمال برسانیم، و بگوییم: «پروردگارا، حمد تو را با نام تو آغاز می کنم، تا این عمل نشانه‌ی تو را داشته باشد و خالص برای تو باشد.»

و اما اسم. این کلمه در لغت به معنای لفظی است که بر مسمما دلالت کند. البته این یک استعمال است. استعمال دیگر این که اسم بگوییم و مرادمان از آن ذاتی باشد که وصفی از اوصافش مورد نظر ماست. در این مورد، کلمه‌ی «اسم» دیگر از مقوله‌ی الفاظ نیست، بلکه از اعیان خارجی است؛ چون چنین اسمی همان مسمای کلمه‌ی «اسم» به معنای قبلی است. البته این از مطالبی است که تحلیل عقلی آن را دست می دهد و نمی شود لغت را حمل بر آن کرد. پس هر جا کلمه‌ی «اسم» را دیدیم، ناگزیریم حمل بر همان معنای اول کنیم.

و اما لفظ جلاله (الله). اصل آن «ال اله» بوده که همزه‌ی دومی در اثر کثرت استعمال حذف شده، و به صورت الله درآمده است. کلمه‌ی «اله» ممکن است از ماده‌ی «اله» باشد. ممکن هم هست از ماده «وله» باشد که به معنای تحیر و سرگردانی است و کلمه‌ی

نامبرده بر وزن «فعال» به کسره‌ی فاء، و به معنای مفعول (مألوه) است؛ همچنان که کتاب به معنای مکتوب (نوشته شده) است. و اگر خدای را اله گفته اند، چون مألوه و معبود است. و یا به خاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و سرگردان است.

ظاهراً کلمه «الله» در اثر غلبه‌ی استعمال، علم (اسم خاص) خدا شده است، و گرنه قبل از نزول قرآن این کلمه بر سر زبان ها دایر بود، و عرب جاهلیت نیز آن را می شناختند، همچنان که آیه‌ی شریفه: «وَكُنْ سَمَّيْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۶ و آیه‌ی: «فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»^۷، این شناسایی را تصدیق می کند.^۸

از آن جایی که وجود خدای سبحان که اله تمامی موجودات است، خودش خلق را به سوی صفاتش هدایت می کند، و می فهماند که به چه اوصاف کمالی متصف است. در نتیجه می توان گفت، کلمه‌ی «الله» به طور التزام دلالت بر همه‌ی صفات کمالی او دارد و صحیح است بگوییم، لفظ جلاله (الله) اسم است برای ذات واجب الوجودی که دارنده‌ی تمامی صفات کمال است؛ و گرنه اگر از این تحلیل بگذریم، خود کلمه‌ی «الله» پیش از این که نام خدای تعالی است، بر هیچ چیز دیگری دلالت ندارد، و غیر از عنایتی که در ماده‌ی «اله» است، هیچ عنایت دیگری در آن به کار نرفته است.

از آن جایی که وجود خدای سبحان که اله تمامی موجودات است، خودش خلق را به سوی صفاتش هدایت می کند، و می فهماند که به چه اوصاف کمالی متصف است. در نتیجه می توان گفت، کلمه‌ی «الله» به طور التزام دلالت بر همه‌ی صفات کمالی او دارد و صحیح است بگوییم، لفظ جلاله (الله) اسم است برای ذات واجب الوجودی که دارنده‌ی تمامی صفات کمال است

و اما دو وصف رحمان و رحیم، دو صفتند که از ماده‌ی رحمت اشتقاق یافته اند، و رحمت صفتی است انفعالی، و تأثر خاصی است درونی، که قلب هنگام دیدن کسی که فاقد چیزی و یا محتاج

به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند، متأثر می شود و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم درمی آید، تا حاجت آن بیچاره را برآورد، و نقص او را جبران کند. اما این معنا با لوازم امکانی اش

هر چه به احترام او و وجه کریمش و به خاطر رضای او انجام شود، و به نام او درست شود، باقی می ماند، چون خود او باقی و فناناپذیر است

درباره ی خدا صادق نیست، و به عبارت دیگر، رحمت در خدای تعالی به معنای تأثر قلبی نیست، بلکه باید نواقص امکانی آن را حذف کرد و باقی مانده را که همان اعطا، افاضه، و رفع حاجت حاجتمند است، به خدا نسبت داد.

کلمه ی «رحمان» صیغه ی مبالغه است که بر کثرت و بسیاری رحمت دلالت می کند. کلمه ی «رحیم» نیز بر وزن فعیل، صفت مشابه است که ثبات، بقا و دوام را می رساند. پس رحمان به معنی کثیر الرحمة و رحیم به معنای دائم الرحمة است. به همین جهت مناسب با کلمه ی رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسان ها، از مؤمن و کافر می شود، و به همین معنا در بسیاری از موارد در قرآن استعمال شده است؛ از جمله فرموده است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». ^{۱۰} و نیز فرموده است: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا». ^{۱۱} و از این قبیل موارد دیگر.

و نیز به همین جهت مناسب تر آن است که کلمه ی «رحیم» بر نعمت دائمی، و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند. رحمتی که تنها به مؤمنین افاضه می کند، و در عالمی افاضه می کند که فناناپذیر است، و آن عالم آخرت است؛ همچنان که خدای تعالی فرمود: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» ^{۱۲}، و نیز فرموده است: «إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» ^{۱۳}، و آیاتی دیگر. به همین خاطر بعضی گفته اند: رحمان عام است، و شامل مؤمن و کافر می شود، و رحیم خاص مؤمنان است.

زیرنویس:

۱. و قدمناه الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً.
۲. کل شیء هالک إلا وجهه.
۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۲.
۴. از سوی خدا به سوی شما نوری و کتابی آشکار آمد که به سوی خدا راه می نماید (سوره ی مائده آیه ی ۱۶).
۵. رحمت هم چیز را فرا گرفته است و به زودی همه ی آن را به کسانی که تقوا پیشه کنند، اختصاص می دهد (سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۶).
۶. باید دانست که خدای سبحان، کلمه ی «سوره» را در کلام مجیدش چند جا آورده است؛ از جمله فرموده است: «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (سوره ی یونس، آیه ی ۳۸)، فرموده است: «فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مَقْتَرِيًا تَبْرًا» (سوره ی هود، آیه ی ۱۳)، فرموده است: «إِذَا أَنْزَلْنَا سُورَةً» (سوره ی توبه، آیه ی ۱۸) و فرموده است: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» و «فَرَضْنَاهَا» (سوره ی نور، آیه ی ۱). از این آیات می فهمیم که هر یک از این سوره ها، طایفه ای از کلام خداست که برای خود و جداگانه، وحدتی دارند؛ نوعی از وحدت که نه در میان بخش های یک سوره هست، و نه میان سوره ای با سوره های دیگر.
۷. و اگر از ایشان پیرسی، چه کسی ایشان را خلق کرده، خواهند گفت: اللّٰه (سوره ی زحرف، آیه ی ۸۷).
۸. پس درباره ی قربانیان خود گفتند: این مال الله، و این مال شرکایی که ما برای خدا داریم (سوره ی انعام، آیه ی ۱۳۶).
۹. از جمله ادله ای که دلالت می کند بر این که کلمه ی «الله»، علم و اسم خاص خداست، این است که خدای تعالی به تمامی اسمای حسنا و همه ی افعالی که از این اسما انتزاع و گرفته شده است، توصیف می شود، ولی با کلمه ی «الله» توصیف نمی شود. مثلاً می گوئیم «الله» رحمان است، رحیم است، ولی به عکس آن را نمی گوئیم. یعنی هرگز گفته نمی شود که رحمان این صفت را دارد که الله است و نیز می گوئیم «رحیم الله» و «علم الله» و «رؤف الله»: خدا رحم کرد، و خدا دانست، و خدا روزی داد. ولی هرگز نمی گوئیم: «الله الرحمن»: رحمان الله شد. خلاصه، اسم جلاله نه صفت هیچ یک از اسمای حسنا و خدا قرار می گیرد، و نه از آن چیزی به عنوان صفت برای آن اسما گرفته می شود.
۱۰. مصدر رحمت عامه ی خدا عرش است که مهیمن بر همه ی موجودات است (سوره ی طه، آیه ی ۵).
۱۱. بگو آن کس که در ضلالت است، باید خدا او را در ضلالتش مدد برساند (سوره ی مریم، آیه ی ۷۵).
۱۲. خداوند همواره، به خصوص با مؤمنان رحیم است (سوره ی احزاب، آیه ی ۴۳).
۱۳. به درستی که او با ایشان رؤوف و رحیم است (سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۷).